

بحران‌های سیاسی و تدبیرهای نخبه‌ای

محمد فیروز آبادی

تعریف و ویژگی‌ها

بحران سیاسی معمولاً در برگیرنده تقابل‌های شدید میان نخبگان سیاسی است و اغلب تغییراتی در ترکیب و عملکرد نخبگان به وجود می‌آورد. رهبران سیاسی، به ویژه در لحظات بحران، صاحب استقلال و آزادی عمل زیادی برای مانور می‌شوند. تصمیماتی که آنها در چنین لحظاتی اتخاذ می‌کنند اغلب تأثیر قاطعی بر پیامدهای بحران و رژیم‌هایی که به دنبال آن می‌آید، دارد. بحران‌ها اشکال زیادی به خود می‌گیرند و شدت‌های آنها متغیر است. در واقع، معیار استاندارد وجود ندارد که به وسیله آن بتوان بحران‌های عمده و مهم را از بحران‌های جزئی متمایز کرد.

بحران‌ها یک عنصر ذهنی دارند، به طوری که ممکن است آنچه ما به عنوان یک بحران جزئی یا عمده ببینیم، با وسیله کسانی که در میانه صحنه هستند به طور دیگری دیده شود. در این زمینه، «برداشت» بازیگران اهمیت زیادی دارد. به علاوه، هیچ شیوه آسانی برای تمایز بین بحران‌های آرام و بحران‌های ناگهانی و خردکننده وجود ندارد. اعتراض‌های توده‌ای، شورش‌ها، اعتصابات، نیامها و اقدامات تروریستی اغلب مشخصه‌های بحران هستند که به شکل دهی شدت و مسیرهای آنها کمک می‌کنند.

منظور از بحران سیاسی یک چالش تند، غیر منتظره و سهمناک برای بقای یک رژیم سیاسی است. یک بحران سیاسی اغلب مرکب از زنجیره‌ای کوتاه از حوادث است که تعادل و کارآمدی یک رژیم را در عرض یک دوره چند روزه یا چند هفته‌ای تخریب یا شدیداً تضعیف می‌کند. گاهی اوقات هم، یک بحران، زنجیره‌ای از حوادث و تقابل‌های قدرت کوچک فردی و انباشتی است که در طی چندین سال بند انفجار آن باز می‌شود. اغلب درباره نتایج و پیامدهای بحران، عدم

قطعیت و تردید زیادی وجود دارد و این عدم قطعیت بلافاصله و بشدت به وسیله طرفداران و مخالفان یک رژیم موجود احساس می شود. بحران‌ها نتایج وسیع و گسترده‌ای دارند؛ آنها تهدید به درگیر کردن بخش‌های عظیمی از نخبگان و حتی جامعه در اقدامات خشونت‌آمیز می‌کنند. بحران‌ها نقاط واگشت عمده بالقوه در سیاست هستند. آنها فراتر از مانورها و غافلگیری‌های ناگهانی و تاکتیکی هستند که نیر صفحات اول روزنامه‌ها را پر می‌کنند و خمیرمایه سیاست روزمره هستند.

اشکال بحران سیاسی

شرایط و مقتضیاتی که بحران‌ها در آنها رخ می‌دهند و اشکالی که آنها به خود می‌گیرند، چنان گوناگون هستند که طبقه‌بندی آنها در داخل چند مقوله مرتب را غیرممکن می‌سازد. با این حال، ضروری است انواع عمده متعدد بحران سیاسی را دست‌بندی و آثار متغیر آنها را بر نخبگان و رژیم‌ها مورد کاوش قرار دهیم.

۱. یک نوع بحران سیاسی اغلب زمانی رخ می‌دهد که سرزمین‌هایی به استقلال می‌رسند. استقلال ملی، به ویژه بعد از درگیری‌های خشونت‌آمیز جاه‌طلبانه، معمولاً دربرگیرنده غلبه یکسری نخبگان سیاسی جدید است. عملکرد نخبگان جدید، همچنین ویژگی‌ها و کارآمدی رژیم‌ها که به وجود می‌آورند، معمولاً بسیار ناروشن است. بی‌سازمانی اولیه زیادی وجود دارد؛ نهادهای سیاسی جدید نامانوس و آزمایش شده هستند. دستورات رژیم همه‌جا مورد اطاعت واقع نمی‌شوند؛ گروه‌های مختلف می‌خواهند به جهت‌های مختلفی بروند و یا با سرعت‌های متفاوت در یک مسیر حرکت کنند.

۲. یک نوع بحران سیاسی دیگر، از شکست در جنگ ناشی می‌شود. شکست در جنگ اغلب نخبگان سیاسی - نظامی اداره‌کننده و مسئول آن را خانه‌نشین می‌کند. این نخبگان و رژیم تحت حاکمیت آنها، هر چند ممکن است معدوم نگردند، اما از لحاظ سیاسی تخریب می‌گردند.

۳. یک نوع بحران سیاسی دیگر عبارت از بحران سیاسی فاشی «انقلاب» است. بحران‌های انقلابی شامل شکاف‌هایی هستند که در آن تمام انتظارات ز زندگی سیاسی عادی و بهنجار به هم می‌ریزد؛ هیچ رژیم ساخت‌یافته‌ای وجود ندارد و قدرت سیاسی مستعد جابه‌جایی است.

۴. یک نوع بحران سیاسی دیگر ناشی از قطع حمایت خارجی از نخبگان حاکم و رژیم‌های آنها است. وقتی حمایت خارجی برداشته می‌شود، نخبگان منکی به آن حمایت، بیشتر توان خود را برای حکومت کردن از دست می‌دهند، به طوری که شکافهای عمیقی در سطح نخبگان و رژیم به سرعت ایجاد می‌شود. اما قطع حمایت سیاسی از یک رژیم، اغلب در میانه بحرانی رخ می‌دهد که اکنون در حال به چالش طلبی رژیم مورد نظر است.

۵. «پاشیدگی داخلی» سیاسی، نوع دیگری از بحران سیاسی را شکل می‌دهد. علائم ظهور این بحران، تخلیه رادیکال یا تضعیف سریع و سنگین دستگاه‌های دولتی (ارتش، پلیس، اداره مرکزی) است. نخبگان حاکم ناگهان خود را بی‌حمایت از همه‌جا می‌یابند؛ قابلیت‌ها و توانایی‌های آنها متصلب می‌شود و تصمیمات و دستورات آنها تا حد زیادی نادیده گرفته می‌شود. باید توجه داشت که مبارزات خشونت‌آمیز بین نخبگان حاکم و نخبگان چالشگر همراه با قیام‌های عمومی یا شکستهای نظامی به وسیله قدرت‌های خارجی متخاصم؛ جنبه‌های محوری این مرقعیت نیستند. به عبارت دیگر، پاشیدگی‌های داخلی، همان بحران‌های انقلابی نیستند. هر چند جوامعی که در آنها پاشیدگی داخلی رخ می‌دهد از فشارها و تنگناهای بزرگی رنج می‌برند، اکثر نهادها و نخبگان به بقا خود ادامه می‌دهند. در چنین موقعیتی، «قدرت به خیابان» کشیده می‌شود. بحران پاشیدگی داخلی از یک تسلسل یا به هم پیوستگی کژکار کردهای انباشتی اقتصادی، گسترش و شیوع فساد میان نخبگان و عدم توانایی ایجاد و حفظ یک دولت ملی سالم ناشی می‌شوند. آنها نهایتاً شکل خود تجزیه‌ای یا خود تخریبی به خود می‌گیرند.

۶. وخامت طولانی در عملکرد اقتصادی، نوع دیگری از بحران سیاسی را شکل می‌دهد. استفن هگارد^۱ و رابرت کافمن^۲ استدلال می‌کنند که وخامت در مجموع عملکرد اقتصادی یک کشور، می‌تواند با ایجاد تأثیرات ناگوار بر بخش عظیمی از جامعه و مجبور ساختن نخبگان به اتخاذ سیاست‌های مختلف افراطی، رژیم سیاسی آن را به چالش بطلبد.^(۱) این سیاست‌های جدید، موجب جدایی ائتلاف گروه‌هایی می‌شود که از سیاست‌های ناکام پیشین سود می‌بردند و از نخبگان حمایت می‌کردند. اگر سیاست‌های جدید به سرعت وخامت اقتصادی را رفع نکنند و اگر نخبگان حاکم نتوانند ائتلافی جدید و قدرتمند برای حمایت از آن سیاست‌ها شکل دهند، ممکن

^۱. Stephen Haggard

^۲. Robert Kaufman

است کنار زده شوند و تغییر رژیم رخ دهد. بنابراین، وخامت در عملکرد اقتصادی، شبیه شکست در جنگ، می‌تواند بحران‌هایی را شکل دهد که در آن پیکره‌بندی نخبگان متحول شود و رژیم‌ها تغییر کنند. اما، واضح است که تمام کارکردهای اقتصادی ضرورتاً به تخریب نخبگان و رژیم منجر نمی‌شوند.^(۲)

۷. نوع دیگر بحران سیاسی، عبارت از فروپاشی‌ها یا فروریزی‌های ناگهانی رژیم‌های دموکراتیک بی‌ثبات است. بحران‌هایی که در آنها فروریزی‌های دموکراتیک ناگهانی رخ می‌دهد در شکل و شدت بسیار متغیر هستند، به طوری که به سختی می‌توان از یک «بحران فروریزی دموکراتیک» کلی یا عام صحبت کرد. کودتا اغلب یک مشخصه محوری بحران‌های فروریزی است. کودتاها به طور مهمی در دیگر انواع بحران‌ها نیز پدیدار می‌شوند. اما نمی‌توان گفت که کودتا یک مشخصه متمایز و ثابت تمام بحران‌ها است.

اکثر کودتاها به کشمکشها یا برخوردهایی بر سر کنترل یک سری ساختمان‌ها و پستهای استراتژیک منجر می‌شوند. آنها ضعف دولت‌ها را آشکار می‌سازند و وجود مبارزات و رقابتها میان رهبران سیاسی و باندهای سیاسی را آشکار می‌سازند. اما اکثر بحران‌ها منجر به تغییرات ناچیزی در سلسله‌مراتب قدرت سیاسی می‌شوند. فقط جایی که دولت قوی باشد کودتا ممکن است منجر به تغییر قابل توجه نخبگان و تغییر رژیم بشود. آنها ممکن است نوع دیگری از بحران را شکل دهند یا به آشکار شدن بحران‌های فروریزی ناامکن کمک کنند، اما هیچ شیوه روشنی برای تمایز بین کودتاها با نتیجه عظیم و کودتاها با بی‌نتیجه یا کم‌نتیجه وجود ندارد. انواع بحران‌هایی که مورد بررسی قرار دادیم اغلب همپوش هستند و با هم در می‌آمیزند. مثلاً شکست در جنگ که متعاقب بحران باشدگی داخلی رخ داد منجر به بحران انقلابی در روسیه در ۱۹۱۷ شد. بحران، پدیده‌ای مهم در مطالعه نخبگان و ریشه‌های رژیم‌ها است.

بحران و تغییر نخبگان

نخبه، واژه‌ای است که همانند بحران به طور معمول و شایع به کار می‌رود. در بعضی مطالعات جامعه‌شناختی، با برآورد اندازه سطح بالای یک نظام اجتماعی، به «نخبه» معنای خاصی داده شده است. منظور از نخبگان سیاسی فقط متصدیان یا صاحبان مناصب استراتژیک در سازمان‌ها و جنبش‌های قدرتمند، از جمله ناراضیان و مخالفان، است که قادرند نتایج و پیامدهای سیاسی ملی را به طور همیشگی و مهمی تحت تأثیر قرار دهند.^(۳)

نخبگان سیاسی بازیگران حساسی در بحران‌ها هستند. در واقع، بسیاری از بحران‌ها در اثر اقدامات یا عدم اقدامات رهبران و گروه‌های کوچک در راس هرم سیاسی شروع می‌شوند. جنگ‌های سیاسی میان نخبگان، دقیقاً به این خاطر رخ می‌دهند که روشن نیست چه کسی با طرفی در آنها پیروز خواهد شد و نتایج آنها بستگی به اقداماتی که رهبران و گروه‌های نخبه‌ای ممکن است انجام دهند یا ندهند دارد. سازندگان تاریخ، به ویژه در بحران‌ها از یک وسعت و آزادی عمل بهره می‌برند. بحران‌های سیاسی محدودی وجود دارند که ترکیب و عملکرد نخبگان را به طرق مهمی تغییر ندهند. بحران‌ها و تغییرات نخبه‌ای به طور نزدیکی با هم پیوند دارند. بنابراین، رسیدن به فهم بهتری در خصوص اهمیت تکوینی بحران‌ها، نیازمند فهم انواع تغییرات نخبه‌ای ناشی از آنها است. (۴)

ترکیب نخبگان

بحران‌ها اغلب ترکیب صاحب منصبان سیاسی (وزرای کابینه، رهبران و اعضای پارلمان و غیره) را تحت تأثیر قرار می‌دهد. تغییرات در ساخت یا آرایش نخبگان بروکراتیک، اقتصادی و غیره که دور از کانونهای قدرت دولتی قرار دارند، معمولاً کمتر برجسته هستند، اما بحران‌ها غالباً تغییرات مهمی در ترکیب نخبگان نظامی ایجاد می‌کنند. پنج تأثیر ممکن بحران‌ها بر ترکیب نخبگان سیاسی را می‌توان از هم متمایز کرد:

۱. بعضی از افراد و گروه‌های نخبه تحت تأثیر قرار نمی‌گیرند و منصب‌های خود را حفظ می‌کنند؛
۲. بعضی از منصب‌های نفوذگذار سیاسی کنار زده می‌شوند و مجبور به تصدی منصب‌های غیر سیاسی و تخصصی می‌شوند؛
۳. بعضی ملزم به پذیرش منصب‌های گمنام (مأموریت دیپلماتیک در یک کشور حاشیه‌ای) یا دیگر شغل‌های ناقد مسئولیت مهم می‌شوند؛
۴. بعضی در همان مراحل اولیه «تغییر ایدئولوژیکی» می‌دهند، به طوری که از لحاظ سیاسی در رژیم پس از بحران نیز بقاء می‌یابند؛
۵. بعضی از متصدیان منصب‌های نخبه‌ای و همچنین بعضی از خود منصب‌ها حذف می‌شوند. این مهم‌ترین تأثیر بحران‌ها بر ترکیب نخبگان و در عین حال مشکل‌ترین تأثیر از لحاظ سنجش و ارزیابی است.

اندازه چنین تغییراتی در ترکیب نخبگان، میان سطوح مختلف بک سلسله مراتب سیاسی متفاوت است: در راس یا هسته مرکزی (کانون) نظام سیاسی، در رده‌ها یا مرتبه‌های نزدیک به مرکز، یا در رده‌های میانی. میزان تغییر بین پایتخت و مراکز منطقه‌ای یا محلی آن نیز متفاوت است. به علاوه، میزان تغییر و جایگزینی نخبگان، بستگی به شباهت‌ها و تفاوت‌ها بین رژیم قدیم و رژیم جدید دارد: اگر مر دو اقتدارگرا یا هر دو دموکراتیک باشند، مسأله جایگزینی احتمالاً چندان قابل توجه نیست و کمتر از گذار از رژیم‌های اقتدارگر به رژیم دموکراتیک و برعکس است. اکثر بحران‌ها یک تغییر حفاظتی در سطح نخبگان به وجود می‌آورند، اما گارد جدید ضرورتاً یک شبه پدیدار نمی‌شوند. نخبگان جدید معمولاً به طور تدریجی پدیدار می‌شوند. این نخبگان معمولاً از زندانها، از تبعید و از سازمان‌های زیرزمینی سر برمی‌آورند و بندرت قادرند در مراحل اولیه، مدیریت یک بحران را بر عهده گیرند.

اما، وقتی که رژیم جدید نهادینه شد، مجموعه عمدتاً تغییر یافته‌ای از گروه‌های نخبه‌ای وجود خواهد داشت که دست کم بعضی از آنها هیچ تجربه قبلی یا تجربه قبلی ناچیزی در زمینه منصب‌های قدرت سطح بالا دارند.

روابط و رفتار نخبگان

به منظور ارزیابی تغییراتی که در نتیجه بحران‌ها در عملکرد با کارکرد نخبگان رخ می‌دهند، لازم است که بین نخبگان سیاسی اساساً نامتحد (متفرق) و نخبگانی که بر مبنای وفاق و قرارداد یا بر مبنای ایدئولوژی با هم اتحاد یافته‌اند، نمایز ایجاد شود. نخبگان نامتحد، دارای ویژگی عدم اعتماد و ترس گسترده از همدیگر هستند. گروه‌هایی که آنها را تشکیل می‌دهند از قوانین مختلف رفتار سیاسی پیروی می‌کنند؛ بر حسب بازی با جمع جبری صفر به سیاست نگاه می‌کنند؛ بر سر ارزش‌های سیاسی اختلاف نظر دارند و در مبارزات بی حد و مرز و اغلب خشونت‌بار برای کسب قدرت دولتی مشغول می‌شوند. در جایی که نخبگان سیاسی نامتحد باشند، کسب پست‌های اجرایی خارج از قواعد سیاسی و معمولاً از طریق کودتا یا قیام‌های نخبه‌ای در طول بحران محتمل است. نتیجه آن معمولاً عبارت از یک رژیم اقتدارگرا است که به وسیله گروه یا گروه‌هایی که قدرت را مصادره یا تصرف کرده‌اند اداره می‌شود. هر چند بحران‌ها و کشمکش‌های نخبه‌ای همراه با آنها، گاهی اوقات ممکن است راه را برای رژیم‌های دموکراتیک‌تر بگشایند، لیکن آن نظم دموکراتیک احتمالاً دارای عمر کوتاهی باشد، مگر اینکه نخبگان طوری برنامه‌ریزی کرده باشند که در طول بحران‌هایی که آن نظم را ایجاد می‌کند متحدتر شوند.

اما، دو پیکره‌بندی مجزا از نخبگان سیاسی متحد وجود دارد. به عبارت ساده‌تر، نخبگان سیاسی متحد خود دو شکل مجزا دارند. در یکی، تمام یا اکثر گروه‌ها به یک حزب یا جنبش مسلط تعلق دارند و همه یک ایدئولوژی، عقیده مذهبی یا مرام قومی - ملی را ابراز می‌دارند. این پیکره‌بندی، غالباً مبتنی بر زور است. این نخبگان سیاسی متحد، معمولاً از یک بحران انقلابی ریشه می‌گیرند که در طی آن یک گروه افراطی قدرت را به دست می‌گیرد، رقبایش را نابود می‌کند و دیکته می‌کند که از این به بعد هر که قدرت را تصاحب کند با آرزوی آن را بکند، باید با دکترین یا اساس سازمانی گروه افراطی مواجه شود. این نخبگان سیاسی گاهی توسط یک قدرت خارجی، به دنبال پیروزی در جنگ بر یک کشور، تحمیل می‌شوند. رژیم‌هایی که به وسیله این نوع نخبگان سیاسی متحد به وجود می‌آیند، به علت توانایی استثنایی آنها برای شناسایی و رفع «دردسرسازان»، غالباً میل به عمر طولانی دارند.

در دیگر پیکره‌بندی نخبگان متحد، گروه‌ها به احزاب، جنبشها و باورهای رقیبی پیوستگی دارند، اما در یک وفاق یا قرارداد پیرامون قواعد و قوانین رقابت سیاسی بهار شده مشترکند. این نخبگان سیاسی دارای وحدت مبتنی بر وفاق، گاهی اوقات از توافقها یا قراردادهای و تطابقها یا جذبهایی ریشه می‌گیرند که به وسیله رهبران اردوهای نخبه‌ای رقیب مورد مذاکره قرار گرفته‌اند. یک چنین «تدبیرهای نخبه‌ای» ناگهانی و فروری بیشتر اوقات در طی بحران‌های عمیقی رخ می‌دهند که تهدید به نابودی تمام نخبگان می‌کند و در عین حال انگیزه‌های قوی و استقلال کافی به نخبگان جهت حل و فصل اساسی‌ترین اختلافات بین اردوهای مربوطه شان می‌دهد. وقتی که نخبگان سیاسی از طریق وفاق وحدت یافتند، رقابتهای آنها برای انتخابات و دیگر اشکال حمایت مهار می‌شود و انتخابات در آنجا مسالمت‌آمیز و مقید به قواعد بازی سیاسی می‌شود که اینها خود از نشانه‌های دموکراسی‌های باثبات هستند.

البته، تمایزات فوق بین نخبگان نامتحد و دو گونه نخبگان متحد، تا حدی ناشی از ساده‌سازی هستند. در واقع، نخبگان سیاسی در همه کشورها به طور مداوم برای کسب قدرت و منزلت با هم مبارزه و رقابت می‌کنند و هیچ کدام از آنها هرگز دارای وحدت کامل نیستند. همین‌طور، اکثر گروه‌های نخبه‌ای سیاسی دائماً در «جنگ همه علیه همه» مشغول نیستند و بنابراین، هیچ دسته‌ای از نخبگان سیاسی هرگز به طور کامل نامتحد یا متفرق نیستند. اظهارات نخبگان درباره اتفاق نظر آیدیوکراتیک، اغلب اختلافات آموزه‌ای و رقابت زیاد برای قدرت را آشکار می‌کند؛ یک وفاق نخبه‌ای داوطلبانه درباره قواعد و کیفیات رقابتهای محدود، اغلب در معرض سایش و نیازمند تقویت است. اظهارات نخبگان نامتحد درباره تضادهای پل نزدنی، به وسیله معاملات نهانی و سری

آنها با یکدیگر نقض می‌شوند. بنابراین، میزانی که نخبگان سیاسی وحدت یافته هستند یا متفرق، با شرایط و مقتضیات متحول دچار نوسان می‌شود. مبهم و سری بودن رفتارهای نخبگان، ارزیابی آن را دشوار می‌سازد. با این وجود، من معتقدم که تغییرات یا انتقالات از یکی از این الگوهای اساسی عملکرد نخبگان به دیگری را می‌توان در تعداد زیادی از کشورها ملاحظه کرد و این تغییرات اغلب در طی یا بلافاصله بعد از بحران‌های سیاسی رخ می‌دهند.

بنابراین، مطالعه رابطه بین بحران‌ها و تغییرات رژیم باید در برگیرنده ارزیابی نه تنها ترکیب‌های متغیر نخبگان سیاسی، بلکه همچنین تغییرات در عملکرد متحد یا نامتحد آنها باشد. در بحران‌های انقلابی، تحول کلی هم در ترکیب و هم در عملکرد نخبگان امکان‌پذیر است. در دیگر انواع بحران، متمرکز است تحولات مهمی در یک جنبه یا چند جنبه رخ دهد. به عنوان مثال، در حل و فصل‌ها یا تلذیرهایی که در پی یک بحران جدی به عمل می‌آیند تغییر ناچیزی در ترکیب نخبگان وجود دارد، اما معمولاً تغییراتی بنیادی در عملکرد نخبگان پدید می‌آید. برعکس، در براندازی رژیم‌های اقتدارگرا در پی یک بحران، معمولاً تحولاتی بنیادی در ترکیب نخبگان رخ می‌دهد اما تغییر ناچیزی در عملکرد نخبگان رخ می‌دهد. مجموعه‌ای از باندها و دسته‌های سیاسی، جایگزین حاکمان اقتدارگرا می‌شوند.

بحران و تغییر رژیم

رژیم سیاسی الگویی بنیادی است که قدرت تصمیم‌گیری دولت حول آن در یک جامعه سازمان می‌یابد، اعمال می‌شود و انتقال می‌یابد. به عنوان مثال، ما می‌توانیم از رژیم‌های پادشاهی، جمهوری، پارلمانی، اقتدارگرا یا توتالیتر صحبت کنیم. یک رژیم ضرورتاً مترادف با صاحبان کنونی قدرت دولتی نیست. متخصصان مطالعات تطبیقی، گونه‌شناسی‌های زیادی از رژیم‌ها را ساخته‌اند، اما ما از یک گونه‌شناسی معروف و پایه‌ای استفاده می‌کنیم: رژیم‌های سستی (پادشاهی)، اقتدارگرا، توتالیتر، دموکراتیک. هرگونه رژیمی می‌تواند بر اساس اتفاق یا عدم اتفاق و احتمال یا عدم احتمال کسب ناقاعده قدرت دولتی از طریق کودتاها یا قیام‌ها، باثبات باشد یا بی‌ثبات. ترکیب و عملکرد نخبگان سیاسی مهم‌ترین عوامل تعیین‌کننده نوع با گونه رژیمی است که در یک کشور وجود دارد. البته، تعیین‌کننده‌های دیگری نیز وجود دارند، اما هیچکدام به اندازه پیکره‌بندی نخبگان حساس و مهم نیستند. جایی که ترکیب نخبگان قطب به طور تدریجی تغییر کند و جایی که گروه‌های نخبه‌داری وحدت مبتنی بر وفای باشند، رژیم‌های دموکراتیک با ثبات تکامل پیدا می‌کنند و در طی دوره‌های طولانی تداوم پیدا می‌کنند. جایی که ترکیب نخبگان حتی

کندتر تغییر کند، اما گروه‌های نخبه‌ای دارای وحدت آیدئولوژیک باشند، رژیم‌های اقتدارگرای نسبتاً باثبات دوام می‌آورند و احتمالاً به سوی یک وضعیت پساتوتالیتر تکامل خواهند یافت. برعکس، جایی که تغییرات عظیمی در ترکیب نخبگان در طی بحران‌ها وجود داشته باشد و گروه‌های نخبه‌ای نامتحد باقی بمانند، جانشینی رژیم‌های اقتدارگرای بی‌ثبات، شاید تخریب شده به وسیله رژیم‌های بی‌ثبات و کم‌عمر، یک الگوری معمول است.

اما بین این قطب‌های دموکراتیک باثبات، توتالیتر باثبات و اقتدارگرای بی‌ثبات، الگوها و احتمالات پیچیده زیادی وجود دارد. حداقل هفت خط سیر تغییر رژیم همراه با ترکیب‌های نخبه‌ای و الگوهای عملکرد نخبه‌ای را می‌توان شناسایی کرد که در نتیجه بحران‌ها پدید می‌آیند (نگاه کنید به جدول ۱-۱).

خط سیرهایی که در بالا فهرست شدند، در برگیرنده الگوهای مختلف تغییر نخبگان و عملکرد نخبگان است. اما، باید به پیچیدگی‌های زیادی که وجود دارد اشاره کرد. در خصوص جایگزینی نخبگان، مسأله سطح سلسله‌مراتبی در وهله اول حائز اهمیت است: هر چه سطح سلسله‌مراتبی بالا باشد، گستره و دامنه جایگزینی بیشتر خواهد بود. در بسیاری از تغییرات رژیمی، کل گروه نخبگان سیاسی سطح بالا جایگزین می‌شوند در حالی که جایگزینی نخبگان سیاسی در سطوح میانی محدود است.

مسأله دوم به بخش برمی‌گردد: جایگزینی نخبگان اغلب در میان نخبگان سیاسی سطح بالا بیشتر از جایگزینی در میان دیگر گروه‌های قدرتمند مانند بروکرات‌های سطح بالا، رهبران تجاری یا روحانیت و کشیشان غالب است.

مسأله سوم مسأله‌ای جغرافیایی است: جایگزینی نخبگان معمولاً در پایتخت‌های سیاسی کشورها بیشتر از استانها و شهرهای آن است.

مسأله چهارم به اندازه نخبگان سیاسی بر می‌گردد: هر چه راس سلسله‌مراتب سیاسی کوچک‌تر و متمرکزتر باشد، نرخ جایگزینی نخبگان بیشتر خواهد بود. مسأله دیگر به زمان مربوط می‌شود: اگر یک رژیم عمری طولانی داشته است، در زمان وقوع تغییر رژیم، کل نسل رهبران سیاسی قدیمی از میان خواهند رفت و رهبران با تجربه معدودی برای اشغال منصب‌های بالا وجود خواهد داشت. برعکس، اگر یک رژیم دارای عمر کوناهمی بوده است، رهبران رژیم یا رژیم‌های قبلی احتمالاً سرعت دوباره برای ساخت یک رژیم جدید به روی صحنه می‌آیند.

در مطالعه رابطه بین تغییر نخبگان و تغییر رژیم، باید مسأله تبدیل، تغییر مرام، تغییر عقیده و تغییر گرایش توسط رهبران و نخبگان سیاسی را در نظر گرفت. جایگزینی رژیم ممکن است در

نتیجه این که افراد و گروه‌ها ناگهان به یک رژیم جدید و اصولش بگرایند محدود باشد. سرانجام تغییر نخبگان سیاسی فقط زمانی امکان‌پذیر است که یک اپوزیسیون سازمان‌یافته، یعنی یک منبع ضد نخبگان وجود داشته باشد.

خط سیرهای تغییر رژیم و الگوهای وابسته تغییر نخبگان (جدول ۱-۱)

خط سیر رژیم	ترکیب / عملکرد نخبگان
از سستی به دموکراتیک باثبات	از اشراف و اعیان به سیاستمداران حرفه‌ای که به طور فزاینده‌ای به وسیله انتخابات آزاد برگزیده می‌شوند / وحدت مبتنی بر وفق نخبگان.
سستی به اقتدارگرا یا توتالیتر	نابودی طبقه حاکم / نخبگان جدید نامتحد و متفرق هستند
دموکراتیک بی ثبات به دموکراتیک باثبات	نابودی طبقه حاکم / نخبگان جدید و دارای وحدت آیدئوکراتیک قدرت را به دست می‌گیرند
دموکراتیک بی ثبات به اقتدارگرا	نخبگان نظامی و بوروکراتیک جایگزین سیاستمداران می‌شوند / نخبگان نامتحد
دموکراتیک بی ثبات به توتالیتر	ماندگاری نخبگان بوروکراتیک و تجاری / نخبگان سیاسی دارای وحدت آیدئوکراتیک، نخبگان اپوزیسیون را سرکوب می‌کنند.
اقتدارگرا به اقتدارگرای جدید	نخبگان اپوزیسیون نابود می‌شوند / طبقات حاکم نامتحد باقی می‌مانند
اقتدارگرا به دموکراتیک باثبات	حاکم اقتدارگرا سرنگون می‌شود / اتحاد مبتنی بر وفق نخبگان جدید
اقتدارگرا به توتالیتر	نابودی نخبگان حاکم / به قدرت رسیدن نخبگان دارای وحدت آیدئوکراتیک
توتالیتر به پساتوتالیتر	ظهور نخبگان تکنوکراتیک / نخبگان حاکم دارای وحدت آیدئوکراتیک شروع به تفرقه می‌کنند.
پساتوتالیتر به دموکراتیک باثبات یا بی‌ثبات	سرنگونی نخبگان حاکم متحد آیدئوکراتیک و وحدت وفاقی یا تفرق نخبگان باقی مانده.

بحران‌ها، نخبگان و رژیم‌ها

بحران‌های سیاسی حوادثی محوری هستند که اغلب تغییرانی در نخبگان و رژیم‌ها به وجود می‌آورند. سوابق تاریخی و معاصر نشان می‌دهند که این موضوع غیرقابل جدل است. رابطه بین بحران‌ها، نخبگان و تغییر رژیم معمولاً به این صورت نشان داده می‌شود.

بحران سیاسی ← تغییر نخبگان ← تغییر رژیم

اما رابطه بین بحران‌ها، نخبگان و تغییر رژیم این قدر مستقیم نیست. مطمئناً بحران‌ها تغییراتی را در نخبگان و رژیم‌ها به وجود می‌آورند، اما نخبگان و رژیم‌ها خود نیز اغلب بحران‌هایی را ایجاد می‌کنند. بسیاری از بحران‌ها در برگیرنده و همچنین ناشی از تقابل‌های نخبگان و ضعف رژیم هستند: نخبگان و رژیم‌ها در طی بحران‌هایی که نخبگان و رژیم‌ها به وجود می‌آورند تغییر می‌کنند.

ملاحظات تاریخی و نظری

ملاحظه اول این است که بعضی بحران‌های جدی وجود دارند که سیاسی نیستند اما با دیگر گونگی رژیم همراه هستند. هدف من گسترش دامنه بحران‌ها به فراسوی آنهایی است که صرفاً و دقیقاً سیاسی هستند و شاید معمولاً با دیگر گونگی رژیم مرتبطند. بحران‌های اقتصادی ممکن است در برگیرنده پیامدهایی سیاسی معادل با تغییر رژیم نباشند. بحران‌های جمعیتی که به وسیله بیماری‌های واگیردار ایجاد می‌شوند ممکن است، که جامعه را دیگرگون کنند و در عین حال رژیم‌ها را تغییر ندهند. بحران‌های نظامی جدی، نظیر شکست‌های نظامی، ضرورتاً منجر به تغییر رژیم نمی‌شوند.

چرا بعضی از بحران‌ها به طور متعارف و معقول به عنوان دیگرگون‌کننده رژیم یا مرتبط با دیگر گونگی رژیم تعریف می‌شوند و عده‌ای دیگر نمی‌شوند؟ در اینجا باید به سه مسأله اشاره کرد: اول، باید اقداماتی برای درجه‌بندی جدی بودن یا حساس بودن بحران به عمل آید: مقیاس عمق و تأثیرات آن چقدر است؟ این امر صرفاً با گونه‌شناسی انواع بحران به دست نمی‌آید. بدون چنین درجه‌بندی‌ای، ممکن است ما از قبل در هر زمان یا هر مکان بحران‌هایی را ببینیم با اینکه وجود بحران را در موقعیت یا موقعیت‌هایی که بحران شدید وجود دارد اما پیامدهای مورد نظر را ایجاد نمی‌کند، را انکار کنیم.

دوم، در جستجوی یک چنین درجه‌بندی‌ای، ما نیاز به تمایز بین ابعاد ذهنی و عینی داریم. آیا یک بحران معین - چه اقتصادی، چه نظامی، جمعیتی، سیاسی یا ترکیبی از این‌ها - قابلیت و توانایی عینی برای ایجاد تحولات سریع، به ویژه تغییر و دیگر گونگی رژیم را دارد؟ آیا بحران فوق‌تعداد و کارآمدی یک رژیم را تخریب یا اساساً تضعیف می‌کند؟ همچنین از لحاظ ذهنی، آیا هم مخالفان

و هم طرفداران رژیم: بحران را بدرستی «حساس» می‌بینند؟ اینها را به ترتیب می‌توانیم ارزیابی‌های عینی و ذهنی از بحران بنامیم.

ابعاد ذهنی و عینی بحران‌های سیاسی

عینی	ذهنی
حالت عادی برقرار است نخبگان بر سر کار هستند	عدم برداشت یا احساس بحران (وحشت خفیف)
مشکلات عینی (مشکلات حل شده)	عدم برداشت یا احساس بحران (وحشت ← مشکلات)
مشکلات حساس	مشکلات بحران (مشکلات ← وحشت)
بحران شدید؛ اُفت اقتدار و استقلال نخبگان	بحران واقعی وحشت تخفیف یافته مشکلات حل نشده

به هر حال، پیامدهای یک بحران تا حد زیادی بستگی به قابلیت و همچنین طاقت‌فرسایی یک رژیم دارد. در واقع، نظر به اهمیت عوامل ذهنی، برداشت واقعی از بحران تا حد زیادی قابلیت رژیم - مشروعیت، کارآمدی و روابط عمومی آن - را منعکس می‌کند. اما، اندازه‌گیری و سنجش بحران صرفاً بر اساس نتایج و پیامدهای آن - یعنی ادعا کنیم که بحرانی که رژیم A را سرنگون کرده باید شدیدتر از بحرانی باشد که رژیم B را سرنگون نکرد - به وضوح غلط است. ما نیاز داریم که شدت بحران را درجه‌بندی کنیم یا بسنجیم، بین عناصر عینی و ذهنی تمایز برقرار کنیم و عناصر درونزا و برونزا را تفکیک کنیم. ما باید شدت بحران را درجه‌بندی کنیم و این را در مقابل قوتها و ضعف‌های رژیم مربوطه قرار دهیم. درجه آسیب‌پذیری رژیم‌های مختلف در برابر انواع بحران‌ها متفاوت است، مثلاً بعضی از رژیم‌ها بیشتر مستعد شکست نظامی هستند و بعضی پذیرای بحران اقتصادی. باید درجه علیت درونزا در مقابل علیت برونزا را مد نظر قرار داد.

در خصوص نخبگان باید دو مسأله را مد نظر قرار داد: بستر تاریخی و مهم‌تر از آن، استقلال نخبگان. همان‌طور که «دوگان» و «هیگلی» استدلال می‌کنند، نخبگان در شرایط و مقتضیاتی عمل

می‌کنند که در آن هم عوامل تصادفی وجود دارند و هم عوامل ساختاری. عوامل تصادفی معمولاً به وسیله تلاش و کنترل نخبگان قابل رام شدن هستند، اما عوامل ساختاری چندان به وسیله نخبگان قابل رام شدن نیستند. موانع یا محدودیت‌ها و همچنین فرصت‌های فراروی آنان نه تنها با نیروهای رام نشدنی یا تغییرناپذیر بلکه با نبیت‌ها و وفاداری‌های بی‌ثبات و تغییرپذیر عموم توده که نخبگان آنها را نمایندگی یا رهبری می‌کنند و یا بر آنها حکمرانی می‌کنند ارتباط دارند.

در رابطه با استقلال نخبگان، گاهی چنین فرض می‌شود که بدون رهبری نخبگان، عموم توده قادر نیستند که دولت‌ها را برکنار و سرنگون کنند یا به دیگر اهداف جمعی خود نائل آیند. این فرضیه را می‌توان زیر سؤال برد. در واقع، این در مواقع بحران است که عموم توده اهرم و فرصت خاصی برای نادیده گرفتن قدرت و پایگاه نخبگان پیدا می‌کنند. نخبگان ممکن است به اندازه رژیم‌ها تغییر کنند. نخبگان حاکم قبلی از لحاظ پایه مشروعیت با توجه به کارا کتر و کارآمدی، با نخبگان جدید متفاوت خواهند بود. اگر عموم توده بدون نخبگان ناتوان و ناکارا باشند، نخبگان هم همین‌طور هستند. در واقع، بدون عموم توده آنها دیگر نخبه نخواهند بود. البته بعضی از نخبگان پیروان غیر شرطی و بی‌چون و چرایی دارند. حتی در رژیم‌های اقتدارگرا نیز میزانی از مشروطیت و تأثیر متقابل - رابطه بده و بستان - به ویژه در اوقات بحران وجود دارد، یعنی نقش‌های نخبگان در تلاطم است و اقتدار زیر سؤال قرار دارد. البته نخبگان تلاش و چاره‌اندیشی می‌کنند تا از این پیامدها اجتناب کنند، اما باز در شرایط بحرانی معمولاً مذاکره چه به صورت آشکار یا ضمنی وجود دارد.

بنابراین، نخبگان از قدرت نامحدود برخوردار نیستند و ناچارند گرایش‌های توده را در نظر بگیرند. این امر هم در مورد نظام‌های اقتدارگرا و هم در مورد رژیم‌های دموکراتیک صادق است. بنابراین، باید گفت که دولت‌ها استقلال نسبی دارند و این دلالت بر استقلال نسبی نخبگان دارد: قابلیت نخبگان برای حفظ حمایت و پیروی عموم با اعتماد کافی.

هرچه استقلال نخبگان نسبی‌تر باشد، تصمیم‌گیری نخبگان مهم‌تر است و ما توجه بیشتری برای تمرکز روی فعالیت‌های نخبگان - مذاکره، پیمان، حل و فصل - داریم. هر چه این استقلال کمتر باشد، یعنی تکیه نخبگان به عموم توده بیشتر باشد، تکیه بر تحلیل نخبگان ارزش کمتری دارد. خطر این است که ما نخبگان را به شاه‌ستون‌های تاریخ تبدیل بکنیم زیرا آنها به ویژه در ایام بحران کمتر می‌توانند با این نقش توصیف بشوند. این خطر وجود دارد، زیرا مذاکره نخبگان با عموم توده معمولاً آشکار و واضح نیست.

بحران‌های سیاسی و تدبیرهای نخبه‌ای

یک سؤال مهم در حوزه سیاست تطبیقی و جامعه‌شناسی سیاسی این است که چگونه در بعضی از کشورها سیاست چنان آرام و مطیع است که رقابت‌های سیاسی حالت خشونت‌آمیز و مرگبار بخود نمی‌گیرند؟ یک راه کلیدی برای این مطیع‌سازی سیاست، تدبیرهای نخبه‌ای است: حل و فصل و توافق بر سر اختلافات هسته‌ای میان نخبگان. قبل از تدبیرها، نخبگان درباره مشروعیت نهادهای درستی اختلاف نظر دارند و وارد جنگ‌های بی‌حد و مرز و لجام‌گسیخته برای سلطه و غلبه می‌شوند و سیاست را به عنوان بازی با جمع جبری صفر-نگاه می‌کنند. بعد از تدبیرها، افراد و گروه‌های نخبه به وابستگی خود به احزاب، جنبشها و باورهای متعارض ادامه می‌دهند، اما در یک وفاق پیرامون ارزش نهادها و قوانین و قواعد رقابت سیاسی اشتراک دارند. تدبیرها، سیاست را آرام می‌کنند. به عبارت دیگر، با ایجاد پراکتیک‌ها و رویه‌های به‌طور ضمنی جذب‌کننده و به‌طور آشکار محدود میان نخبگان سیاسی رقیب، می‌توان سیاست را آرام کرد.

اخیراً تدبیرها با ایجاد کارتل‌های نخبه‌ای تقریباً جذب‌کننده، سیاست را آرام می‌کنند. نخبگان از طریق شبکه‌ای از شبکه‌های قدرت و نفوذ که تسهیم قدرت را تسهیل می‌کنند به هم مرتبط می‌شوند.^(۵) آنها به‌طور فزاینده‌ای برزها و پاسخگویی‌های افقی بین سازمان‌ها و نهادهایی که رهبری آنها را بر عهده دارند به رسمیت می‌شناسند. به عبارت دیگر، نخبگان عادت داده می‌شوند تا به صورت محدود و مسالمت‌آمیز برای قدرت رقابت کنند. بحران‌های سیاسی ژرف اغلب یکی از عوامل تحریک‌کننده نخبگان برای توسل به تدبیرهای نخبه‌ای هستند.

مقتضیات تدبیر و بحران‌های تحریک‌کننده تدبیر

بحران‌های تحریک‌گر تدبیر تحت چه شرایطی رخ می‌دهند؟ دو دسته از شرایط مهم و حساس به نظر می‌رسند:

۱. وجود زمینه و پیشینه تنازع شدید، هزینه‌بر و بی‌بایان و بی‌نتیجه میان نخبگان سیاسی.
 ۲. تقسیم نخبگان به دو یاسه اردوی مجزا، متضاد و ستیزه‌جو که هر کدام دارای قدمت طولانی، سازمان و رهبری مستقل باشند.
- برای اینکه یک تدبیر رخ بدهد، اغلب یک بحران خطرناک تحریک‌کننده ضروری است. درباره بحران‌های تحریک‌گر تدبیر موارد زیر را باید در نظر گرفت:
- اول، آنها به‌طور واضح شامل حوادث تاریخی هستند.

دوم، بحران‌های تحریک‌گر تدبیر اغلب از تلاش‌های صاحبان قدرت دولتی برای تداوم و دائمی‌سازی حکم‌فرمایی خویش ناشی می‌شوند.

سوم، در حالی که نخبگان بازیگران اصلی در بحران‌های تحریک‌گر تدبیر هستند، عموم توده اغلب نقشهای حمایت‌کننده قوی ایفا می‌کند.

فرایندهای تدبیر

فرایندهایی که از طریق آنها تدبیرها انجام می‌شوند، در اصل میان حلقه کوچکی از رهبران جریانی می‌یابند و ویژگی‌های مشترکی را متجلی می‌سازند که همه بازتابگر جو بحران هستند. اول، تدبیرها با سرعت زیاد انجام می‌شوند؛ هر چه این فرایند طولانی‌تر باشد اقدامات سدکننده نخبگان خارج از آن دایره کوچک احتمالاً مؤثرتر می‌شود. دوم، تدبیرها مستلزم نشست‌ها و مشاوره‌های چهره به چهره و سری (محرمانه) هستند که از چنان متعدد و شدید هستند که اغلب دوستی‌ها و وفاداری‌های مرموز و خیانت‌آمیز میان دشمنان قسم خورده را عقیم می‌کند. سوم، نوعی اسناد رسمی (یک پیمان امضاء شده، یک قانون اساسی جدید) حاوی تفاهات غیر رسمی و ضمنی حاصل شده، معمولاً بخشی از یک تدبیر هستند. چهارم، تدبیرها اصولاً هنر رهبران با تجربه، ماهر و کارکشته‌ای هستند که خاطرات شخصی دردناکی از تنازعه‌های گذشته دارند و دارای دانش و آگاهی کافی از اهرم‌های سیاسی در داخل و بین اردوهای سیاسی خویش و استقلال کافی جهت همراه ساختن متحدان و پیروان خود باشند. پنجم، استقلال نخبه‌ای کافی از کادر و فشارهای توده‌ای لازم و ضروری است. زیرا در تدبیرها، نخبگان در واقع روی این اصل توافق می‌کنند که رقابتهای آنها دیگر به وسیله اصول قبلی اداره نخواهد شد.^۶ این اغلب تحولی ناگهانی و شوک‌آور برای پیروان گروه‌های نخبه‌ای است و فقط در صورتی می‌تواند انجام شود که نخبگان راه را برای چانه‌زنی‌ها و توافق‌ها هموار کنند. مذاکرات، هسته تدبیرها هستند. بعضی تدبیرها مستلزم توافق‌های بنیادی‌تری از بعضی دیگر هستند. بعضی مستلزم اصلاح یا تغییر کامل یک ساختار قدرت هستند. حوادث و اقدامات رهبران فردی نقش مهمی در تدبیرهای نخبه‌ای دارند.

فرآیندهای تحکیم: تسهیم قدرت و مدیریت بحران

لازم است بین یک تدبیر نخبه‌ای اولیه و تحکیم یا تثبیت آن تمایز قائل شد. در حالی که تسهیم قدرت نخبه‌ای نتیجه مهم یک تدبیر نخبه‌ای است، تثبیت تدبیرهایی که معمولاً بعضی افراد و گروه‌ها، به ویژه مستبدان و حامیان آنها که معمولاً هدف بلافصل هستند، را از دور خارج می‌کند

زمانبر است. این نخبگان بندرت به آرامی از قدرت کنار می‌گیرند و اغلب اقدامات متقابلی را شروع می‌کنند و تلاش می‌کنند تا ترتیبات تسهیم قدرت نوظهور را از میان بردارند. به علاوه، گروه‌های نخبه‌ای وجود دارند که تعهدات ایدئولوژیکی، مذهبی، قومی و منطقه‌ای آنها مانع از مشارکت آنها می‌شود: بی‌اعتمادی‌های قدیمی به سختی از میان می‌روند و الگوهای جدید همکاری و اعتماد به‌کندی تثبیت می‌شوند. بدین دلایل، تحکیم تدبیرهای نخبه‌ای اغلب سالها و حتی یک نسل طول می‌کشد که در طی آن آشتی و شکیبایی افرادی که در مناصب سیاسی کلیدی هستند بسیار ضروری است. به نظر می‌رسد که دو فرایند برای تحکیم تدبیرهای نخبه‌ای بسیار مهم هستند: تسهیم قدرت بعد از تدبیر و مواجهه کارآمد و مؤثر با بحران‌های جدید.

پی‌نوشت‌ها

- 1-Haggard, Stephen and R. Kaufman, 1995, *The Political Economy of Democratic Transitions*, Princeton: Princeton University Press, p. 14.
- 2-Ibid, p. 15
- 3-Matlei, Dogan and Higley, John, "elites, crises and regimes in comparative analysis", in Knight, Alan, *Elites, Crises and Regime Change*, Routledge: 1996, p. 15.
- 4-Ibid, P. 15
- 5-Higley, John, *Elite Transformation in Central and Eastern Europe*, Routledge: 1995, p. 415-435.
- 6-Mansfield, Harary, 1964, "party government and the settlement of 1688", *American Political Science Review*, 58 (June): 933-46.



تخصص قومیت‌ها چیست؟ با پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

فصلنامه علمی-تخصصی بحران‌های ایران

در ادبیات علوم اجتماعی، نظیر و تعاریف مختلفی از مفهوم قومیت‌گرایی و با گروه‌های قومی
پوشش شده است که عمدتاً شرایط خاص اجتماعی ایران از اطلاق کامل برخوردار نیستند. این
مفهوم گروهی کامل وضعیت اقوام و شرح قبضه‌ای در ایران داشته به غیر حجاب و حریف نظر بر